

شاهد کودکی

• ماهنامه‌ی شاهد کودک

• شماره ۲۷ فروردین ۱۳۸۷

• بها ۲۵۰ تومان



به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سر دبیر: دکتر عباس خامه یار
جانشین سر دبیر: محمد علی فقیه

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلдіس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگ امید
حروفچین: ویدا امیدی

ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد

تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶

تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴

دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com

صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۹۱

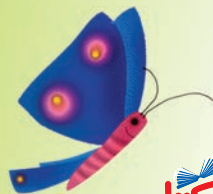
ناشر: انتشارات شاهد

تهران- خیابان ایت الله طالقانی
خیابان ملک الشعرای بهار شمالی
شماره ۳- تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

چاپ: چاپخانه بلاغ

خیابان شریعتی- بالاتر از حسینییه ارشاد- کوچه بهشت آسا

توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳



خر گوش فداکار

قطار سال

فرم اشتراک شاهد کودک

معرفی کتاب

عیدی

جدول

لطیفه

بنفشه ها کجا بید؟

ترتیب عدد ها

چیه کار کنم؟ چیه کار نکنم؟

نولد بهار

یک سیب ماه

علمی

داستان های نوید و نندا

جدول حیوانات

داستان کودکی

من هم می توانم

یادی از کودکی

عکس برداری از درون بدن حیوانات

پادکشی های درهم!

خانه ی او

آثار بچه ها

کار دستی

تصویر روی جلد: سیاوش ذوالفقاریان

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است

* مطالب رسیده باز گردانده نمی شود

* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است





نولد بهار

در خانه‌ی ما
جشنی به پا بود
این جشن و شادی
چه با صفا بود
بাবا که آمد
از جا پریدم
با شادمانی
سویش دویدم

دیدم که بابا
کادو خریده
این هدیه‌ها را
مامان ندیده
زیرا که مامان
در حال کار است
در خانه‌ی ما
جشن بهار است

● قیصر سربازی

● تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان



قصه تصویری

شب بود.

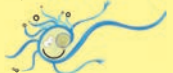
یک شب ماه

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: حدیثه قربان

خاله قورقور کنار رودخانه نشسته بود که باد

مهربان از راه رسید.

هوهوهو...



سلامت کو؟



سلام. ببین چی پیدا کردم



چه کلاه قشنگی! این‌ها را از کجا آوردی؟



باد صدای خاله را شنید. چون همان‌طور که با عجله آمده بود، رفت.

خاله جان! صاحب من حواس



خوبی نداشت مرا همه جا، جا می گذاشت. امشب هم از سرش افتادم. تابه خودم بجنبم دیدم توی دست بادم.



حالا کجامی روی؟



راستش دیگه از کلاه بودن خسته شدم. دلم می‌خواهد توی آسمان بروم، یک ماه قشنگ بشوم.



خاله کلاه را پرت کرد توی آسمان و کلاه شد ماه تابان. خاله کلاه نمدی را برداشت.

تو دیگر چه جور کلاهی هستی؟

من همیشه توی بیابان بودم. روی سر یک چوپان بودم. امروز که چوپان خوابش برد. یک بز شکمو مرا به دندان گرفت و شروع کرد به جویدن. نزدیک بود زیر دندان‌های تیزش پاره پاره بشوم که باد رسید. مرا به دنبال خودش تا این جا کشید. خاله کلاه نمدی را پر از آب کرد و کنار خودش گذاشت.

آب توی کلاه، توی آب عکس ماه. کاشکی باران می‌آمد تا من با خوش حالی آواز بخوانم. کلاه بوقی راه افتاد توی چمنزار.

آهای ابر آسمان، آهای باد مهربان

برای دل خاله قور قور ها کنید، هو کنید،
ببارید.

چیزی نگذشت که دارم دوروم
هوهو هوباد وزید. شرق شوروق
باران بارید.

خاله قور قور با خوش حالی
شروع کرد به آواز خواندن:
قور قور قور...

چه شبی بود. یک شب ماه با
چند کلاه. یک شب شاد. خاله
بود و باران و باد.



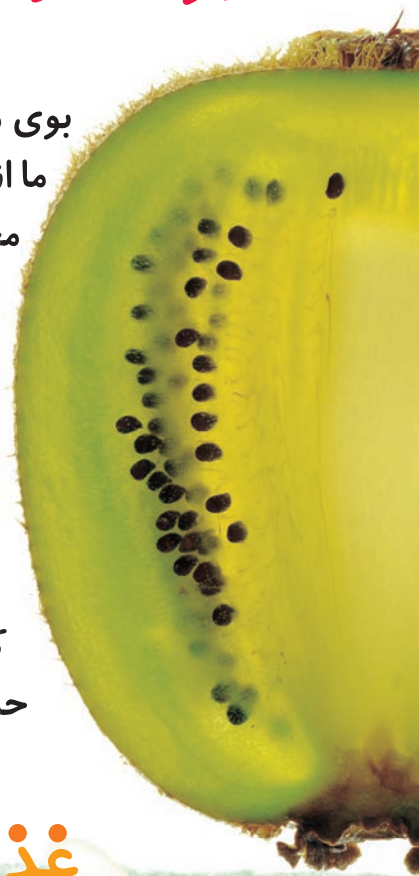


بوها ما را از اطرافمان با خبر می کنند

بوی مورد علاقه‌ات چیست؟

ما از راه بوییدن از اطراف خود با خبر می‌شویم. بوهای مختلف به یاد می‌مانند. بوی برخی خوراکی‌ها انگار می‌گویند: «من خوش مزه‌ام، بیا مرا بخور!» ولی بوی برخی دیگر به ما خبر می‌دهند که این غذا فاسد است. اگر بخوری مریض می‌شوی! آن وقت ما خود به خود آن را نمی‌خوریم.

می‌دانید چرا وقتی سرما می‌خوریم، مزه‌ی غذاها را نمی‌فهمیم؟ به این دلیل که بوی آن‌ها را نمی‌توانیم احساس کنیم! پس قدر بینات را بدان و خدا را شکر کن که می‌توانی بوها را احساس کنی. حالا چه بوهایی تو را به یاد بهار



غذای همه

ادامه در صفحه‌ی ۸ ←



می‌اندازد؟ یا به یاد وقت خوردن غذا؟
می‌توانی به بوی چمن فکر کنی و آن را
به یاد بیاوری؟

هر خانه‌ای بوی خودش را دارد، هر چه
افرادی که در آن جازندگی می‌کنند، سعی
کنند خانه بو نگیرد، فایده‌ای ندارد.

حالا یک نقشه‌ی بویایی از خانه‌تان درست
کن، شکل چیزهایی را که
در آشپزخانه، حمام یا
اتاق‌های دیگر وجود
دارند و بوی آن‌ها را
می‌شناسی نقاشی
کن.



چه کار کنم؟ چه کار نکنم؟



از کارهای خوب دیگران تشکر و قدردانی کنید.

با دهان پر صحبت نکنید.



وقتی بزرگ‌ترها صحبت می‌کنند به آن‌ها گوش دهید و حرف آن‌ها را قطع نکنید.

وقتی کسی خوابیده به آرامی صحبت یا بازی کنید.

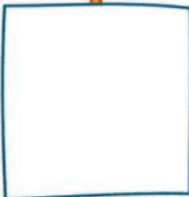


غذای همه

ادامه در صفحه‌ی ۱۸

ترتیب عددها

عدد هر ردیف را در جای خالی بنویس!

عید دیدنی

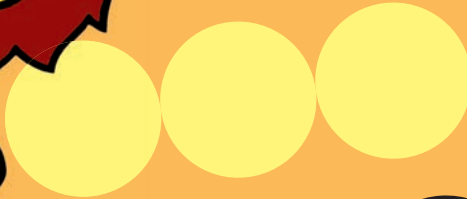
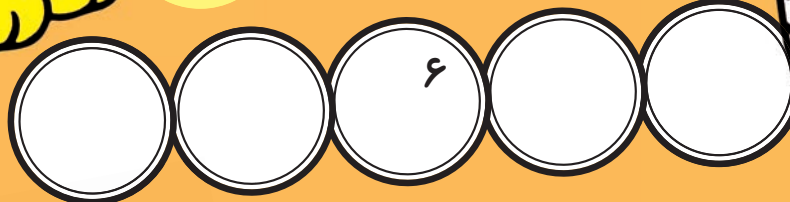
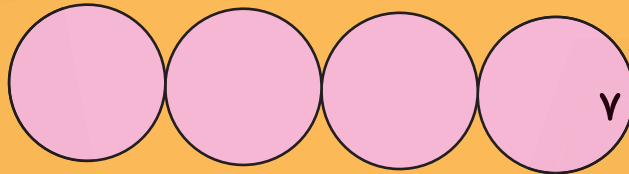
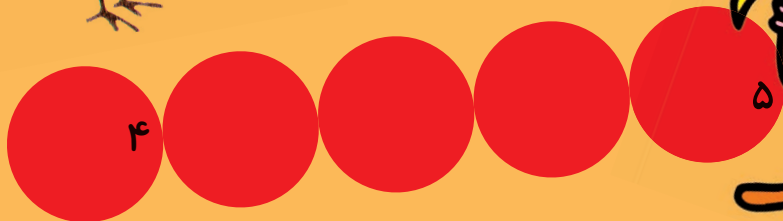


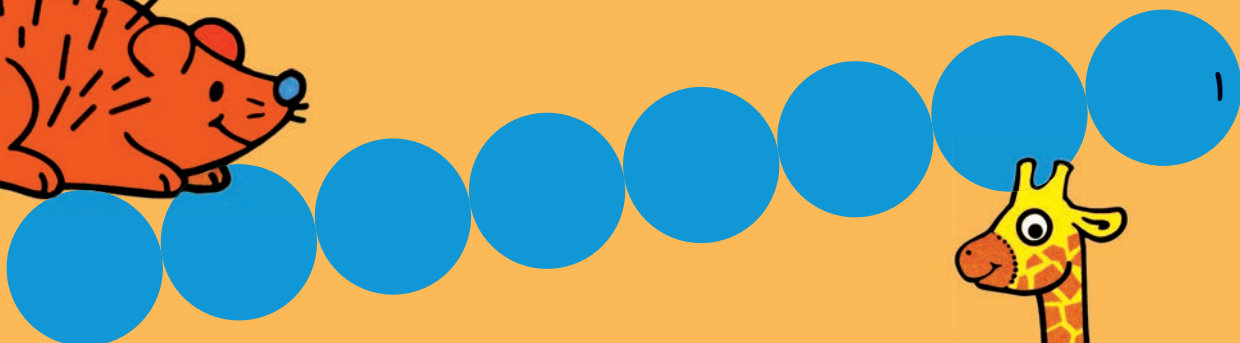
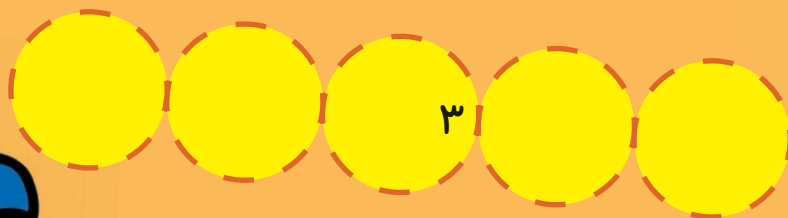
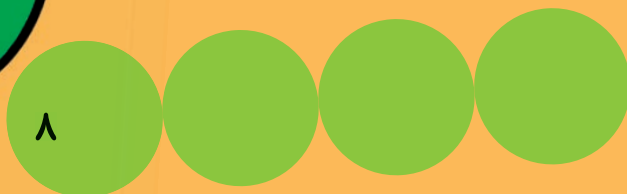
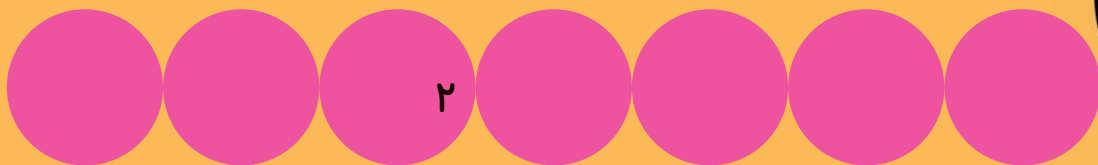




جدول حیوانات

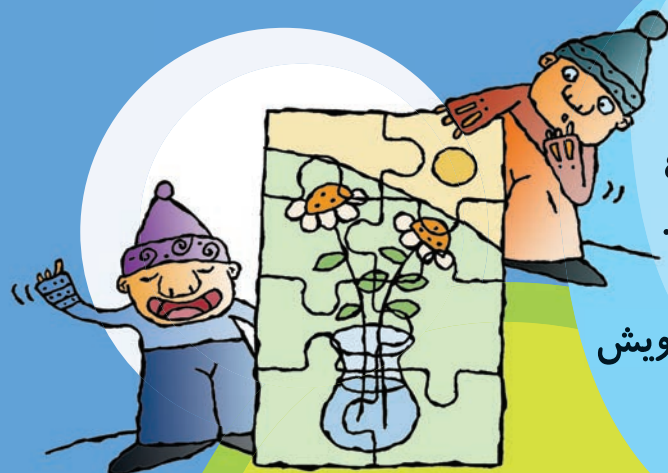
اسم هر حیوان را در خانه‌های جدول بنویس.
سپس کلمه‌ی رمز را به ترتیب شماره‌ی هر خانه پیدا کن.
از یک بزرگ‌تر بخواه که درباره‌ی معنی آن به تو توضیح بدهد.







لطیفه



آدم باهوش • تصویرگر: بهاره زارع
اولی: من این پازل را سه ساله تمام کردم.
دومی: چرا این قدر طول کشید؟
اولی: اتفاقاً خیلی زود تمام کردم. آخر رویش
نوشته بود برای ۳ تا ۵ سال!!!

چیستان

آن چیست که هر وقت
احتیاجش داریم، آن را
دور می‌اندازیم؟
ملیکارسولی از تهران

حسپی کیوم: خاکی

پیتزافروشی

مردی به یک مغازه‌ی پیتزافروشی تلفن می‌زند و
می‌گوید: آقا، یک پیتزای می‌خواستم.
فروشنده: به نام؟
مرد: ببخشید به نام خدا، یک پیتزای می‌خواستم.



آهن

مادر: علی بیا اسفناج بخور
آهن دارد.
علی: آخر مادر جان، الان آب
خوردم، می‌ترسم زنگ بزنم.



داستان کودک

ماهی نقاش

یکی بود، یکی نبود. غروب بود، یک دختر کوچولو به نام پردیس ناراحت زیر درخت نشسته بود. پردیس با خودش می گفت: «کاش من بلد بودم با گواش نقاشی بکشم!» پردیس از جایش بلند شد و به طرف خانه رفت. داشت در می زد که ناگهان چشمش به پرنده ای افتاد که با بال هایی به رنگ زرد، قرمز و آبی از بالای سر او پرواز می کرد. پردیس گفت: «کاش من مثل او رنگارنگ بودم!» مادر در را باز کرد و او به داخل خانه رفت. پردیس در اتاق به مادرش گفت: «مامان من می خواهم بروم بخوابم!» مادر برایش یک کتاب خواند و پردیس توی رخت خواب کم کم خوابش برد. مادر به اتاق خودش رفت و خوابید. صبح همگی سر سفره ی صبحانه، چای و نان و پنیر خوردند. صبحانه شان که تمام شد، پدر و مادر رفتند، تلویزیون تماشا کنند. پردیس گفت: «مامان! بابا! می شود من بروم توی کوچه!» آنها اجازه دادند.

پردیس رفت و رفت تا به یک ماهی توی دریا رسید. به ماهی گفت: «آهای ماهی! به من نقاشی یاد می دهی؟» ماهی گفت: «بله! اما تو باید با دقت به هر چیز نگاه کنی.» پردیس حرف او را امتحان کرد و یاد گرفت؛ چه جوری نقاشی بکشد. پردیس به خانه رفت و به پدر و مادرش گفت: «مامان! بابا! ببینید من بلدم نقاشی بکشم!» او گواش هایش را آورد و شروع کرد به نقاشی کشیدن. وقتی نقاشی پردیس تمام شد. پدر و مادر او را بوسیدند و برایش دست زدند.

الهه تفکری ۷ ساله
خوزستان - بندر ماهشهر



بنفشه‌ها کجااید؟

جیک، جیک!
جیک، جیک!
کی بود مرا صدا زد؟
- گنجشک جیک جیکو!
چی می گفت؟
- آمده‌اند از سفر
هزار هزار پرستو
نغمه‌ی زیبایشان؟
- جیق جوق خبردار!
بنفشه‌ها کجااید؟
آمده فصل بهار!

● احمد خدادوست

● تصویرگر: غلامعلی مکتبی



من هم می توانم

امروز مامان گفت: «به جای چیپس و پفک بهتر است ژله بخوری که برای سلامتی ات خوب است.»

من گفتم: «باشد، اما کمکم کن که خودم ژله را درست کنم!»
مامان رفت و یک بسته پودر ژله آورد. بعد به من گفت که این کارها را به ترتیب انجام بدهم.

۱- پودر ژله را توی یک کاسه بریز.

۲- بعد یک لیوان آب داغ کنار دستم گذاشت و گفت: «چند قاشق آب بردار، توی کاسه بریز و خوب هم بزن تا پودر ژله حل شود.» بعد بقیه ی آب داغ را خودش در کاسه ریخت تا دست من نسوزد.

۳- حالا یک لیوان آب سرد به آن اضافه کن و هم بزن.

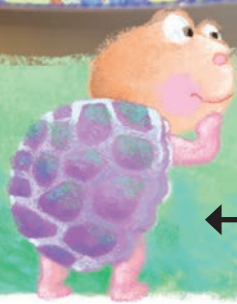
۴- کاسه را در یخچال بگذار تا دو سه ساعتی بماند.

۵- وقتی ژله آماده شد، می توانی با میوه یا خامه روی آن را تزئین کنی.

و من به همین راحتی توانستم ژله درست کنم.



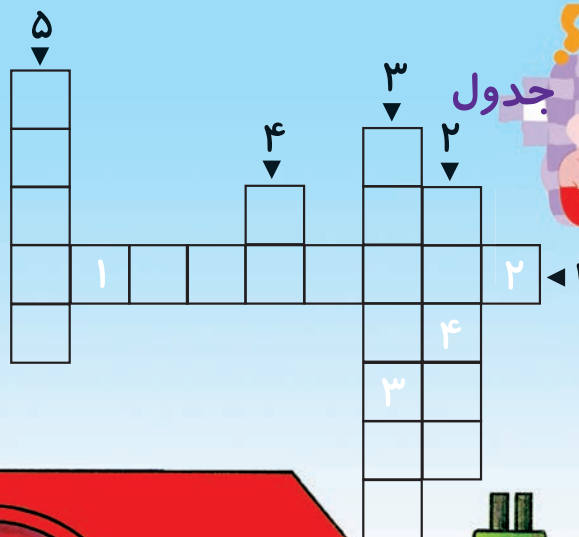
غذای همه



ادامه در صفحه ی ۲۲

ابتدا با توجه به تصاویر جدول را حل کن و سپس حروف خانه‌هایی را که در آن عدد نوشته شده به ترتیب در خانه‌های زیر بنویس تا رمز جدول را پیدا کنی و سپس رمز جدول را به آدرس مجله برای ما پست کن!

جدول



برندگان جدول
شماره ۲۴:

پویا ایمانی - کرج
رضا ملکی - فلاورجان
شقایق ادریسیان - همدان





مصاحبه

یادی از کودکی

حدیثه قربان، تصویرگر مجله‌های کودک و نوجوان، مدّت یک سال و نیم است که برای بچه‌ها نقّاشی می‌کشد. او خاطره‌ای را برای شما نوشته و تصویرگری کرده است.

«این خاطره مربوط می‌شود به ۴ و ۵ سالگی من که خیلی شیطون بودم و به همه چیز سرک می‌کشیدم. یک روز هسته‌ی پرتقال را از روی کنجاوی برداشتم و توی گوشم کردم، دردم گرفت. گریه‌کنان رفتم پیش مامانم و به او گفتم که چه کار کرده‌ام. مامان و بابا هم گفتند: «برویم پیش دکتر!» من فکر کردم اتّفاق بدی افتاده، بیشتر گریه کردم و بیشتر ترسیدم. آقای دکتر نگاهی به گوشم کرد و گفت عیبی ندارد، ما گوشت را شست‌وشو می‌دهیم و هسته را در می‌آوریم. ولی هسته بر اثر شست‌وشو باد کرد و دیگر اصلاً نیامد بیرون. تازه درد گوشم هم بیشتر شد. آقای دکتر تصمیم گرفت آن هسته را نصف کند و تکه‌تکه بیرون بیاورد و همین کار را هم انجام داد.

از آن به بعد، من دیگر به مامان و بابام قول دادم که کار خطرناکی نکنم تا اتّفاق بدی برایم نیفتد. حالا که یک تصویرگر کودک هستم، خاطره‌ی کودکی‌ام را برای بچه‌ها نقّاشی می‌کنم و به آن‌ها هدیه می‌دهم.»







معرفی کتاب

وقتی خیلی کوچولو بودم



دیشب عمو و زن عمو به خانه‌ی ما آمدند.

آن‌ها یک بچه‌ی کوچولو دارند که ما به او لپ گلی می‌گوییم.

من لپ گلی را بغل کردم، قلقلکش دادم و برایش شکلک در

آوردم. لپ گلی می‌خندید و قاه قاه می‌کرد و...

کتاب «وقتی خیلی کوچولو بودم» شامل ۱۷ داستان مختلف

و کوتاه است. مانند من و آینه، مثل آسمان،

راز، دوست درخت‌ها، یک کار خیلی خوب

و داستان‌های دیگر.

این کتاب نوشته‌ی آقای فریبرز لرستانی

است و نقاشی‌های زیبای آن را خانم آریتا

آرتا کشیده‌اند.

این کتاب را انتشارات آستان قدس رضوی

با قیمت ۶۰۰ تومان به چاپ رسانده است.

تلفن: ۸۸۹۶۰۶۲۰

غذای همه



ادامه در صفحه‌ی ۳۲



بدن حیوانات

عکس برداری از درون

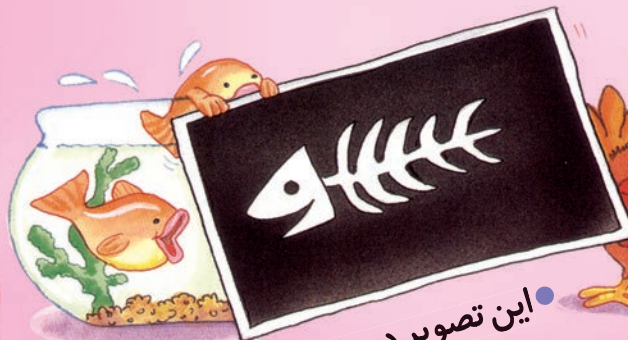


وقتی یک حیوان بیمار می‌شود، گاهی لازم است دامپزشک (دکتر حیوانات) درون بدن او را ببیند. آن وقت دکتر از حیوان یک عکس خاص می‌گیرد. این عکس استخوان‌های حیوان را نشان می‌دهد.

• در این تصویر دامپزشک به استخوان‌های یک اسب نگاه می‌کند.
* حالا تو با نگاه کردن به استخوان‌های اسب، پرنده و ماهی، به فرق بین آن‌ها توجه کن و بگو که چرا یک اسب نمی‌تواند غذای پرنده را بخورد.



• این تصویر درون بدن یک پرنده است.



• این تصویر درون بدن یک ماهی است.





● نازنین اسماعیل پور
● تصویرگر: فاطمه طیبی

عیدی

یک ماهی سرخ در حوض ما بود
از عید تا دی او پیش ما بود

هر روز می برد بابا غذایش
با آب تازه می شست جایش

یک روز دیدم آن حوض خالیست
ماهی بابا در حوض ما نیست

بابا به من گفت او رفته دریا
اما خودش بود غمگین و تنها!

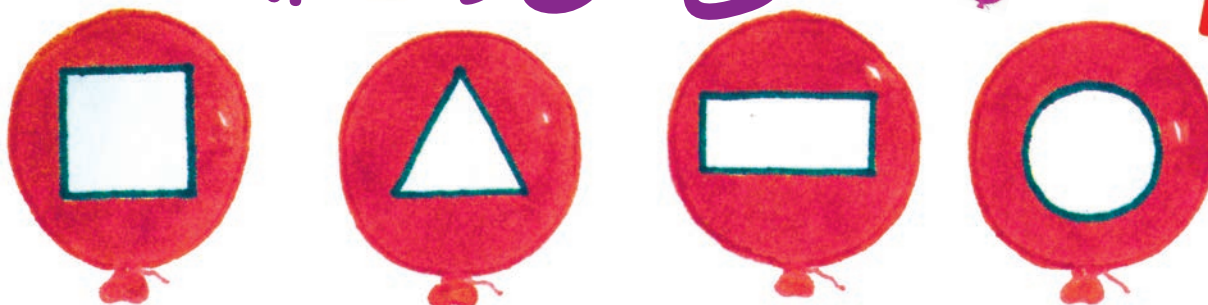
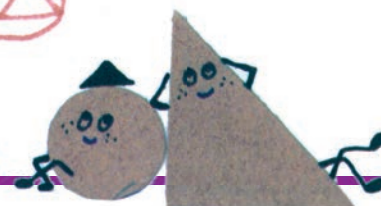
می دانم امسال عیدی او چیست!
یک ماهی نو با تنگ آبیست!!



بادکنک‌های درهم!



سرگرمی



با کشیدن خط، هر بادکنک را به بچه ای وصل کن که لباسش
شبه شکل روی بادکنک است!

خرگوش فداکار



حتی پرنده‌ها را هم راحت نمی‌گذاشت.



یکی بود، یکی نبود، توی یک جنگل بزرگ، گرگ بدجنسی بود که همه‌ی حیوانات را اذیت می‌کرد.



...چه برسد به خرگوش که غذای مورد علاقه‌اش بود.
روزی گرگ چشمش به خرگوشی افتاد. یواش
یواش به او نزدیک شد و بعد...



به پروانه‌ها هم رحم نمی‌کرد.

● نویسنده و تصویر گر: امیر مفتون



خرگوش که یک قارچ کنده بود، پرسید: «تا حالا خرگوش با قارچ خوردی؟» گرگ جواب داد: «نه!»
خرگوش ادامه داد: «یک دفعه بخور، ببین چه خوش مزه است!»



... پرید، او را گرفت و گفت: «الآن می خورم!»

... کمی گذشت، حالش بد شد؛ چون قارچ سمی خورده بود، افتاد و دیگر از جایش بلندنش.

کسی نفهمید که چه بلایی سر خرگوش آمده! بعضی ها می گفتند که توی شکم گرگ مانده. ولی بعضی ها می گفتند که او را دیده که به بیچه خرگوش ها درس فداکاری می داده.



گرگ خوشحال شد، خرگوش و قارچ را انداخت توی دهانش!

خانه‌ی او

یک واحد اش، خالیست
چون جای بچه‌ها نیست!

بالای خانه‌ی ما
آنجا نمی‌روم من

مادر، منم و خواهر
گفته همیشه مادر

پایین که خانه‌ی ماست
من مرد خانه هستم

مادر نشسته بیدار
آن قاب روی دیوار

شب‌ها که خواب هستم
او حرف می‌زند با



نزدیک ماست بابا
پیش خداست بابا

بالا در آسمان‌هاست
با ماست، گر چه تنهاست

آنجا مواظب ماست
بالای خانه‌ی ماست!

مادر همیشه گفته
او را ندیده‌ام چون

آخر خدا بزرگ است
او مهربان و خوب است

می‌دانم او همیشه
شاید که خانه‌ی او



اشاره به



زهره از برای - کلاس دوم از شهرود



فواد شمسی نطنزی - ۵ ساله از تهران

صبا خان زاده - ۷ ساله از تهران



امیر محمد و علیرضا اسدی - ۵ ساله

امین عیار - هفت ساله از تهران



اگر دوست داری نقاشی
تو هم روی این میز چاپ
شود، یک نقاشی قشنگ از
فداکاری یا شجاعت، کمک
به دیگران یا کارهای خوب
مثل این‌ها بکش و برای ما
بفرست.



عارفه بهنیا فر - ۸ ساله از تهران



زهرا سادات شیرزادی - ۷ ساله از اصفهان



محمد حسین حسینی زاده



زهرا فرامرز - ۸ ساله از کاشان



صبا مقدم - ۷ ساله از تهران



پونه داداش زاده - ۸ ساله از تهران



عباس ابراهیمی - کلاس اول



عرشیا ملا حسینی

علی اصغر پارسایی

باران محمدی رضایی



قطار سال

اسم هر ماه روی یک واگن قطار
نوشته شده! بگو هر سال چند ماه
دارد؟

اسم ماه‌های سال را یاد بگیر و بگو
که می‌خواهی در هر ماه چه کار
خوبی انجام دهی!

تو هم اگر می‌توانی، قصه‌ای مانند
غذای همه آماده کن و برای ما
بفرست، ما به نام خودت آن را
چاپ می‌کنیم.



فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.

مبلغ اشتراک ششماهه ۱۵۰۰ تومان و یکساله ۳۰۰۰ تومان است.

مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر به نام

انتشارات شاهد واریز نمایید.

فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله شاهد کودک ارسال نمایید.

نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳

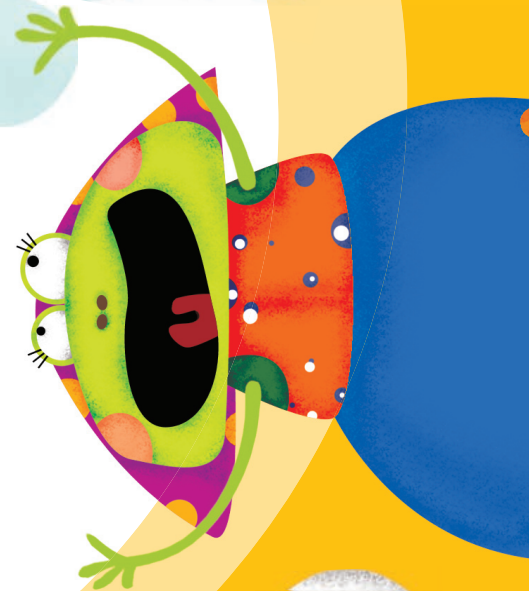
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: نام خانوادگی: تاریخ تولد:/../۱۳۰۰

نشانی:

کد پستی: تلفن:

مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال



بچه‌های مجله

نیوشا ترابی

علی خشنودی

محمد سعید محبی

سهیل درگاهپور

مریم قنبری

امیرالله قنبری

مریم حسنی

زهرا عرفان

زهرا سادات شیرزادی

سید خشایار هاشمی

مریم اسکندریون

علیرضا فرخنده بال

علی محمد یاور احمدی

راضیه کبری

محمد حسین شیرین زبان

نیلوفر شیرین زبان

فاطمه هاشم بیگی

فاطمه السادات حسینی

نیاز نورانی اقدام خامنه

امیر محمد اسدی

علیرضا اسدی

زهرا شکری

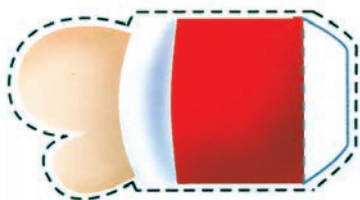
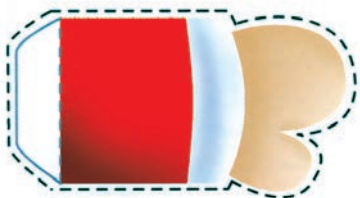
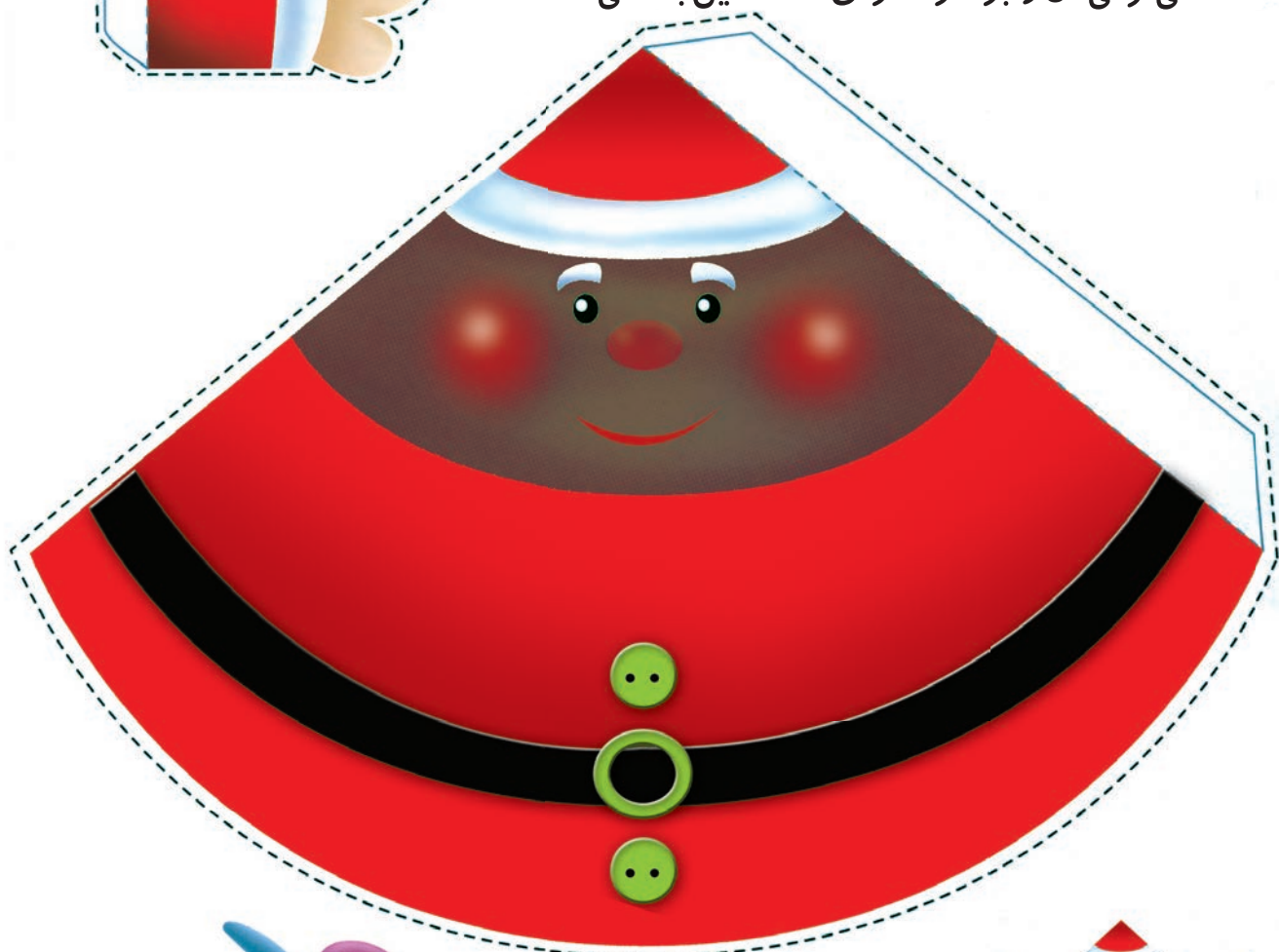
فاطمه رحیمیان بیدگلی





حاجی فیروز

تگه‌های این حاجی فیروز را از محلّ نقطه‌چین جدا کن و آن‌ها را روی یک ورق مقوّا بچسبان و بعد دست‌های آن را سر جایش وصل کن. وقتی که آماده شد، می‌توانی آن را بر سر سفره‌ی هفت سین بنشانی!



به به! دو تا عیدی گرفتم!!

